



پاییز فصلی هیجان‌انگیز برای هنر است

اثر هنری تان را خلق کنید



هیجان‌انگیزتر از پاییز هم مگر داریم؟ هوايش، بارانش، سرمای هوايش که پناه بردن به گرمای خانه را دلچسب‌تر می‌کند، برگ‌های رنگ رنگ و مناظر باشکوهش، غروب‌های سرد اما پر جنب و جوشش و هر چیزی که پاییز با خودش می‌آورد، زیبایی خاص و خوشایندی دارد. شاید برای همین ویژگی‌ها، پاییز برای خیلی‌ها از جمله هنرمندان فصل خاصی به حساب می‌آید. نقاشی کردن هم در این فصل عالی است. برای این کار می‌توانید از برگ‌ها کمک بگیرید.



می‌توانید روی برگ‌ها نقاشی کنید. می‌توانید از برگ‌ها برای کامل کردن نقاشی استفاده کنید. می‌توانید با برگ‌ها نقاشی کنید. می‌توانید از هر چیزی که در طبیعت پاییزی پیدا می‌شود برای ساختن یک اثر هنری استفاده کنید.

می‌توانید نقاشی‌ها را روی یک مقوا بچسبانید و یک تابلو نقاشی بسازید. برای نقاشی یا درست کردن یک ترکیب مثل نقاشی می‌توان مواد و چیزهای مختلفی مثل برگ‌ها، تکه‌های پارچه، تکه‌های روزنامه، تکه کاغذهای رنگی، مقوا، عکس و اشیای دورریختنی را کنار هم روی مقوا، بوم نقاشی یا تخته چسباند. می‌توانیم با نقاشی، این طرح‌ها را کامل کنیم. نام این کار، کلاژ است. شما هم می‌توانید با استفاده از شیوه کلاژ، اثر هنری خودتان را خلق کنید.



روباه ناقل و اینترنت بلا

داده، خیلی خوشحال است و شکمش حساسی گرد و قلنبه شده است. روباه قرمز لپ تاپش را در دست گرفته و دنبال نوشتن یک خبر جدید است.

یعنی همه این حیوانات قربانی یک خبر دروغ در اینترنت شدند پس یادتان باشد که به همه خبرهای اینترنت نباید اعتماد کرد.

می‌کنیم. روباه قرمز گفت: واقعا؟ از کجا فهمیدید؟

همه جواب دادند: خبر را توی اینترنت دیدیم.

روباه گفت: وای! پس حتماً خبر درست است ولی اصلاً نگران نباشید و نترسید. می‌توانم همه شما را به یک پناهگاه ببرم تا آسیب نبینید. دنبال من بیایید.

همگی راه افتادند و از یک دهکده و چند تپه گذشتند و سرانجام

در دل یکی از تپه‌ها به

یک غار بزرگ

و تاریک

رسیدند. روباه گفت:

بفرمایید داخل، جا برای

همه هست. اینجا دیگر آسمان

نمی‌تواند روی سر شما بیفتد. جای‌تان امن

است. حیوانات یکی یکی پشت سر هم

وارد غار شدند و روباه گفت: من دنبال

بقیه دوستان می‌روم.

همه حیوانات خیلی خوشحال بودند اما

صبح فردا همه آنها ناپدید شده بودند و

غار خالی بود.

به نظر شما چه اتفاقی افتاده؟

کسی به درستی نمی‌داند ولی باید

بگویم روباه که زیر

درخت لم

افتاده؟ چرا اینقدر ناراحتید؟

هر دو با هم جواب دادند: در اینترنت

خواندیم که آسمان دارد می‌افتد. باید

خودمان را نجات بدهیم.

اردک کوچولو جواب داد: پس حتماً خبر

درست است، من هم با شما می‌آیم.

سه تایی با هم راه افتادند و در مسیر، خاله

غاز را دیدند که داشت آواز می‌خواند.

وقتی خاله غازه قیافه نگران آنها را دید

گفت: سلام. چی شده؟ از چی ترسیدید؟

همگی با هم جواب دادند در اینترنت خبر

آمده که آسمان دارد سقوط می‌کند و ما

هم داریم فرار می‌کنیم.

خاله غازه گفت: اگر خبر در اینترنت بوده،

حتماً درست است. دیگر وقت آواز خواندن

نیست و من هم با شما می‌آیم.

خروس حنایی، مرغ پاکوتاه، اردک

کوچولو و خاله غازه با هم راه

افتادند تا به بقیه هم خبر

بدهند. در مسیر «روباه

قرمز» را دیدند که در

بالکن خانه‌اش

داشت با

کامپیوتر کار

می‌کرد. روباه

تا آنها را دید گفت:

سلام به همه. کجا

دارید می‌روید؟

همگی با هم فریاد زدند:

آسمان دارد سقوط می‌کند

و ما داریم فرار

خروس حنایی در خانه کوچکش درحال

خوردن صبحانه و جست‌وجو در اینترنت

بود که یک‌دفعه یک خبر عجیب روی لپ

تاپ دید. از شدت ترس، لقمه از دستش

رها شد و توی لیوان قهوه‌اش افتاد. با

صدای بلند خبر را خواند که نوشته بود:

«آسمان دارد به زمین سقوط می‌کند».

صبحانه را رها کرد و با خودش گفت:

باید فوراً به همه خبر بدهم. بلافاصله

یک ایمیل برای تعداد زیادی از دوستانش

فرستاد تا به آنها خبر دهد و بعد هم راهی

خیابان شد. اولین نفری که در خیابان دید،

مرغ پاکوتاه بود.

مرغ پاکوتاه تا خروس حنایی را دید گفت:

سلام صبح بخیر. کجاداری می‌ری؟ چرا

اینقدر رنگت پریده؟ از چی ترسیدی؟

خروس حنایی جواب داد: مگر

نشنیدی؟ آسمان دارد سقوط می‌کند.

من این خبر را در اینترنت دیدم.

مرغ پاکوتاه جواب

داد: اگر در اینترنت

دید، حتماً خبر

درست است.

باید به بقیه هم

خبر بدهیم.

هر دو بسرعت راه

افتادند و در مسیر،

اردک کوچولو را دیدند که در برکه

شنا می‌کرد. وقتی اردک کوچولو قیافه

ناراحت خروس حنایی و مرغ پاکوتاه را

دید، گفت: سلام. چه اتفاقی

